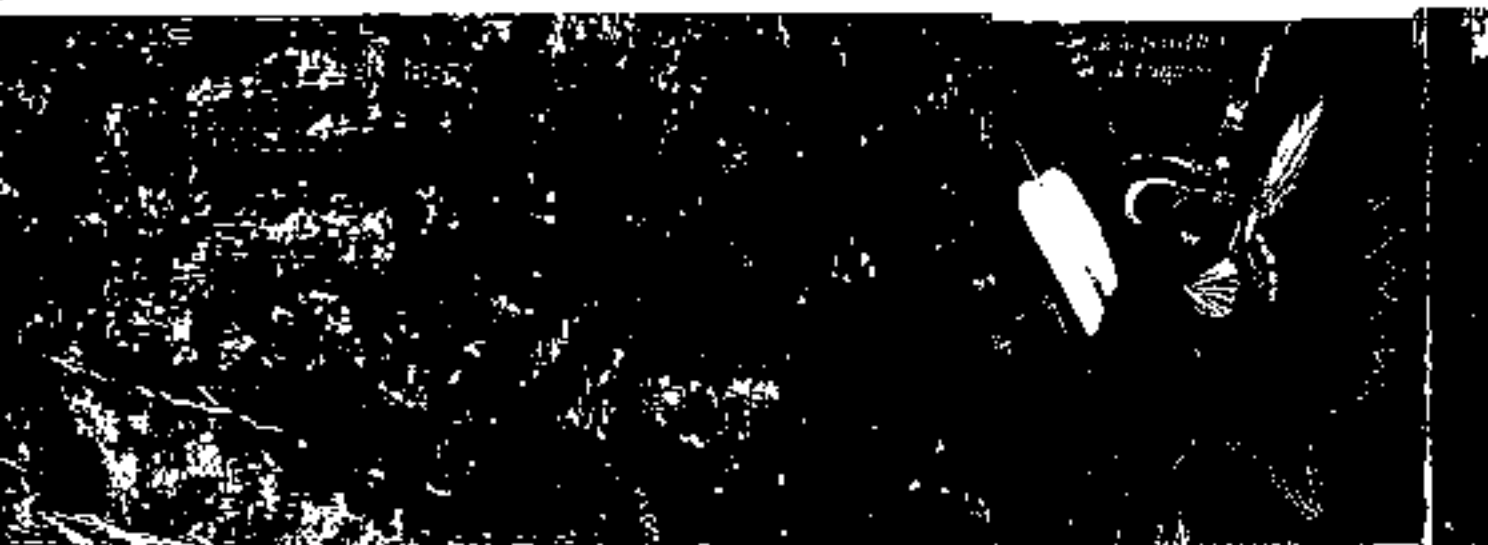




کارلوس کاستاندا

# هنر خواب بینی

ترجمہ فرزاد ہمدانی



# هنر خواب‌بینی

کارلوس کاستاندا

ترجمه فرزاد همدانی

نشر سیمرخ  
با همکاری  
انتشارات فردوس

تهران، ۱۳۷۳

این اثر ترجمه‌ای است از:  
*L'Art de rêver:*  
*les quatre portes de la*  
*perception de l'univers*  
 par Carlos Castaneda  
 traduit de l'américain  
 par Marcel C. Kahn  
 titre original:  
*The Art of Dreaming*  
 Éditions de Rocher, Paris, 1994



انتشارات فردوس: خیابان دانشگاه - کوچه میترا - شماره ۷  
 تلفن ۶۴۶۹۹۶۵-۶۴۱۸۸۳۹

هنر خواب‌بینی  
 کارلوس کاستاندا  
 ترجمه فرزاد همدانی  
 چاپ: چاپخانه رامین  
 تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه  
 حق هرگونه چاپ و تکثیر محفوظ است.  
 شابک: ۹۶۴-۵۵۰۹-۲۱-۱  
 ۵۰۰۰ ریال

## فهرست

۱	یادداشت نویسنده . . . . . صفحه ۱
۸	مقدمه‌ای در مورد جادوگران عهد عتیق . . . . . ۸
۳۲	نخستین دروازه خواب‌بینی . . . . . ۳۲
۵۱	دومین دروازه خواب‌بینی . . . . . ۵۱
۷۸	تثبیت نقطه تجمع . . . . . ۷۸
۱۱۰	دنیای موجودات غیرارگانیك . . . . . ۱۱۰
۱۴۱	دنیای سایه‌ها . . . . . ۱۴۱
۱۶۹	طلایه‌دار آبی . . . . . ۱۶۹
۱۸۵	سومین دروازه خواب‌بینی . . . . . ۱۸۵
۲۱۶	منطقه نوین انکشاف . . . . . ۲۱۶
۲۳۷	جرگه کردن جرگه‌کنندگان . . . . . ۲۳۷
۲۵۹	مستأجر . . . . . ۲۵۹
۲۸۷	زن داخل کلیسا . . . . . ۲۸۷
۳۱۴	پرواز بر بالهای قصد . . . . . ۳۱۴

## یادداشت نویسنده

من طی بیست سال اخیر کتابهایی در ارتباط با دوره آموزش خود نزد یک جادوگر سرخپوست یاکی (Yaqui) مکزیکی به نام دن خوآن ماتوس (don Juan Matus) نوشته‌ام. در این آثار توضیح داده‌ام که این سرخپوست به من جادوگری آموخت. البته نه آن جادوگری که ما در دنیای امروز تصور می‌کنیم یعنی طریقه استفاده از نیروی ماوراءالطبیعه بر ضد دیگران و یا احضار ارواح بوسیله نظر قربانیها و طلسمها و یا بوسیله آئینهایی برای ایجاد حالات ماورای طبیعی. برای دن خوآن جادوگری وسیله‌ای بود برای اینکه قواعد خاص نظام عملی و تئوری مربوط به طبیعت و نیز نقش ادراک در یافته‌های ما از دنیای اطرافمان را جزو جوهره ذات ما بسازد. یافته‌هایی که با آن دنیای خود را شکل و حالت می‌بخشیم.

برای تعریف دیدگاه او، من به خواست خودش سعی کردم از اصطلاح شمنیسم (Chamanisme) که نوعی طبقه‌بندی مربوط به تاریخ طبیعی انسان است احتراز کنم، و به همین خاطر همیشه از اصطلاحی که خود او بکار می‌برد استفاده می‌کردم. این اصطلاح، «جادوگری» بود. معذک پس از تفکر بسیار متوجه شدم که این نام، پدیده مبهمی را که دن خوآن در طول دوره آموزشم به من نشان می‌داد گنگ‌تر می‌سازد. در آثار مربوط به تاریخ طبیعی انسان، شمنیسم بصورت یک سیستم

اعتقادی مخصوص عده‌ای از اهالی آسیای شمالیست که تعدادی از آنها را می‌توان در میان قبایل سرخپوست آمریکای شمالی نیز یافت. این اعتقاد مبتنی بر این است که یک دنیای نامرئی از نیروهای روحی خوب یا بد نیاکان بر ما احاطه دارند. افراد کارگشته‌ای که به عنوان واسطه میان دنیای طبیعی و ماوراءالطبیعه عمل می‌کنند می‌توانند این نیروهای روحی را احضار و کنترل کنند.

بدون شک دن‌خو آن هم یک واسطه میان دنیا طبیعی زندگی روزمره و دنیای ناپیدایی بود که به آن ماوراءالطبیعه می‌گفت بلکه آن را «تمرکز ثانوی» می‌نامید. نقش استادی او این بود که به من اجازه دسترسی به این دنیا را بدهد. در کتاب‌های قبلی خود، روش‌های آموزشی او را برای رسیدن به این هدف و همچنین هنرهای جادوگری را، که به من تمرین می‌داد، تشریح کردم. مهم‌ترین آنها «هنر خواب‌بینی» نام داشت.

دن‌خو آن معتقد بود دنیایی که ما آنرا بی‌همتا و مطلق می‌دانیم در حقیقت دنیایی است از میان دنیاهای دیگر، که مانند لایه‌های یک پیاز بر روی هم قرار گرفته‌اند. با آنکه ما از لحاظ انرژیایی در شرایطی قرار داریم که تنها می‌توانیم دنیای خودمان را درک کنیم، ولی دن‌خو آن معتقد بود که ما امکان ورود به این دنیاهای دیگر، که مانند دنیای ما واقعی و کامل و منحصر هستند، را نیز داریم.

دن‌خو آن توضیح داد که برای درک این دنیاهای دیگر، نه تنها باید مشتاقانه طالب آنها باشیم بلکه باید انرژی کافی برای به چنگ آوردن آنها را نیز داشته باشیم. وجود آنها پایدار و مستقل از شناخت ماست و دسترسی نداشتن به آنها از شرایط نیرویی ما ناشی می‌شود. به عبارتی دیگر فقط به خاطر شرایطی که ما را در میان گرفته، به اجبار چنین می‌پنداریم که دنیای زندگی روزمره ما تنها دنیایی است که وجود دارد.

«دن‌خو آن گفت:

– سرخپوستان قدیمی، با این تصور که شرایط انرژیایی ما قابل اصلاح است، سلسله تمرین‌هایی را رایج کردند که با آنها بتوان شرایط جدیدی برای امکانات انرژیایی درک ما بوجود آورد. آنها مجموع این تمرین‌ها را «هنر خواب‌بینی» نامیدند.

اکنون، با نگرش عمیقی که به مرور زمان بدست آورده‌ام، متوجه می‌شوم که دن‌خو آن برای «خواب‌بینی» اصطلاح کاملتر «گذر به سوی ابدیت» را به کار می‌برده است. اولین باری که این استعاره را به کار برد به او گفتم که این کلام برای من هیچ معنایی ندارد.

«دن‌خو آن گفت:

– پس استعاره‌ها را فراموش کنیم و بگوئیم که «خواب‌بینی» برای سرخپوستان روش عملی آنها برای استفاده از خوابهای عادی است.

– ولی ما چگونه می‌توانیم از خوابهای عادی استفاده کنیم؟

او در جواب گفت:

– ما همیشه به دام کلمات می‌افتیم. در مورد خود من، استادم سعی کرد «خواب‌بینی» را برایم چنین توصیف کند: خواب‌بینی روشی است که سرخپوستان برای شب بخیر گفتن به این دنیا از آن استفاده می‌کنند. به این ترتیب او می‌خواست توضیحاتش را با روحیه من هماهنگ کند. من هم می‌خواهم همین کار را با تو بکنم.»

در فرصت دیگری دن‌خو آن به من گفت:

«– خواب‌بینی فقط می‌تواند یک تجربه باشد. خواب‌بینی فقط به این معنی نیست که ما رؤیاهایی داشته باشیم، خیالپردازی کنیم، آرزوها و یا تصوراتی داشته باشیم. ما می‌توانیم از راه خواب‌بینی دنیاها را دیگری را درک کنیم که قطعاً برای ما قابل توصیف نیز هستند. ولی نمی‌توانیم آنچه را که این دنیاها را برای ما قابل رؤیت می‌کنند توصیف کنیم. با وجود این می‌توانیم حس کنیم که چگونه خواب‌بینی، راه این سرزمینها

را برایمان باز می‌کند. به نظر می‌آید که خواب‌بینی یک احساس، جریانی در بدن ما و معرفتی در اندیشه‌مان باشد.»

در طول دوران آموزش، دن‌خو آن اصول و منطقی‌ها و عملکرد «هنر خواب‌بینی» را با موشکافی برای من توضیح می‌داد. تدریس او دو قسمت داشت؛ یکی شامل روندهای لازم برای خواب دیدن و دیگری توضیحاتی کاملاً تجربیدی در مورد این روند. آموزش او مبتنی بر این بود که اولاً با تشریح اصول تجربیدی «هنر خواب‌بینی» کنجکاوی ذهنی مرا تحریک کند، ثانیاً در مراحل عملی مرا راهنمایی کند تا راه‌گزینی از آن پیدا کنم.

من قبلاً بطور دقیق و مو به مو و تا آنجا که توانستم تمام اینها را شرح دادم و نیز دنیای جادوگرانی را که دن‌خو آن برای آموزش هنرهایش مرا در آن راه داده بود به دقت تصویر کردم. روابط متقابل من با این جمع برایم بسیار جالب بود چون این ارتباط متقابل تماماً در «تمرکز ثانوی» صورت می‌گرفت. من در آن با ده زن و پنج مردی که همراهان دن‌خو آن بودند و همچنین با چهار پسر و چهار دختر جوانی که شاگردانش بودند ارتباط برقرار می‌کردم.

دن‌خو آن این آخرین تاس‌هایی را که در دنیایش ریخته بودم جمع کرد. او صریحاً به من گفت که آنها یک گروه سنتی جادوگران را تشکیل می‌دهند — منظورش گروه خودش بود — و نقش من راهنمایی آنهاست. معذک‌هنگام کار کردن با من متوجه شد که با آنچه او پیش‌بینی کرده بود تفاوت دارم. او این تفاوت را به عنوان یک ساختار انرژیایی که فقط برای جادوگران قابل رؤیت است تشریح کرد و گفت من به جای اینکه مانند او دارای چهار بخش نیرو باشم فقط سه بخش دارم. چنین ساختاری، که دن‌خو آن آن را اشتهاً قابل اصلاح می‌دانست، موجب شد که من نتوانم با شاگردانش ارتباط متقابل برقرار کنم و دن‌خو آن مجبور شد گروه دیگری را که با ساختار انرژیایی من



سازگاری داشته باشد فراهم آورد.

من مدت زیادی این جریان را پی گیری کردم. معذک، هرگز با گروه دوم شاگردان هماهنگ نشدم چون دن خو آن مرا از این کار باز می داشت. او تأکید می کرد که این گروه اختصاصاً به حوزه عمل من مربوط می شوند و طبق قراری که با هم داشتیم، من فقط می توانستم آنچه را که مربوط به حوزه عمل او بود تشریح کنم.

گروه دوم شاگردان بسیار جمع و جور و فقط شامل سه نفر بود: یک دختر "خواب بین" به نام فلوریندا دانه (Florinda Donner) یک زن "جرگه کننده" به نام تایشا آبلار (Taisha Abelar) و یک زن ناگوال (nagual) به نام کارول تیگز (Carol Tiggs).

ارتباط من با اعضای این گروه فقط در «تمرکز ثانوی» صورت می گرفت. در زندگی روزمره، ما هیچ شناختی از هم نداشتیم. با این حال در مورد ارتباطمان با دن خو آن همه چیز روشن بود. او سعی زیادی کرد که ما را با روشی هماهنگ تمرین دهد. علی رغم همه اینها در اواخر کلاس، که وقت دن خو آن داشت به پایان می رسید، فشار روحی ناشی از عزیمت زودرس او مرزهای مستحکم «تمرکز ثانوی» را در هم می ریخت. بنابراین، او به این نتیجه رسید که ما باید در دنیای کاری نیز با هم تماس داشته باشیم و به این ترتیب ظاهراً برای اولین بار ما همدیگر را ملاقات کردیم.

هیچیک از ماها از ارتباط عمیق و کارآمدمان در «تمرکز ثانوی» اطلاعی نداشتیم. و چون همگی محققین دانشگاهی بودیم هیچ چیز بیش از این که فهمیدیم قبلاً با هم برخورد داشته ایم، ما را متعجب نکرد. البته، این وضعیت از نظر ذهنی برایمان غیر قابل قبول بود و اکنون نیز، با آنکه می دانیم این برقراری ارتباط بخشی از آزمایش ما بوده، هنوز قابل قبول نیست. بنابراین با نگرانی دریافتیم که روح انسان بسیار پیچیده تر از آن است که استدلالهای عادی یا دانشگاهی، ما را بدان رهنمون می شد.

ما یکبار همگی با هم از دن‌خوآن خواستیم که این وضعیت نایسامانمان را روشن کند. او جواب داد که برای توضیح این مسئله دو راه در پیش دارد. یکی اینکه بگویید «تمرکز ثانوی» حالتی از شناخت است، توهم آمیزتر از دیدن یک اسکادران فیل که از آسمان می‌گذرد، و تمام آنچه که ما فکر می‌کنیم در این حالت بر ایمان اتفاق افتاده، تنها نتیجه یک حالت القای هیپنوتیک است. او تنها به این ترتیب می‌تواند منطق از هم پاشیده ما را نظم بدهد. راه دیگر توضیح آن به روشی است که سرخپوستان خواب‌بین آن را می‌فهمند یعنی بصورت یک تظاهر انرژیایی ضمیر.

به هر حال، طی انجام وظیفه‌ام به عنوان خواب‌بین، مرز «تمرکز ثانوی» همچنان بدون تغییر باقی ماند. هر بار که به دنیای خواب‌بینی راه می‌یافتم، وارد «تمرکز ثانوی» نیز می‌شدم و بیدار شدنم از خواب‌بینی به این معنا نبود که «تمرکز ثانوی» را ترک کرده‌ام. در طول چندین سال، فقط قسمت‌هایی از تجربه‌های خواب‌بینی خود را توانستم به یاد بیاورم. مجموع آنچه پشت سر گذاشته بودم از لحاظ انرژیایی به نظرم دست‌نیافتنی می‌آمد. پانزده سال کار بی‌وقفه از ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۸ برایم لازم شد، تا برای مرتب کردن افکارم، نیروی کافی فراهم آورم. آنگاه اتفاقاتی را که خواب دیده بودم صحنه به صحنه به یاد آوردم و توانستم بعضی از خلاهای ذهنی خود را پر کنم. به این ترتیب من به یک تداوم در هم فشرده دروس دن‌خوآن در «هنر خواب‌بینی» دست یافتم. تداومی که در اثر سردرگمی بین شناخت دنیای روزمره و «تمرکز ثانوی» از آن غافل مانده بودم. این کتاب نتیجه این تجدید سازمان است.

در اینجا به آخرین قسمت یادداشت خود می‌رسم: چرا این کتاب را می‌نویسم؟ با در اختیار داشتن بخش عمده‌ای از دروس دن‌خوآن در زمینه «هنر خواب‌بینی» می‌خواهم در یک کتاب جهت‌گیری و کنش فعلی این آخرین چهار شاگرد را توضیح دهم: فلوریندا دانر، تایشا آبلاز،

کارول تیگز و خودم. اما قبل از توضیح و تشریح نتایج رفتار دنخوآن و تأثیر او بر روی خودمان، باید در پرتو آنچه هم‌اکنون می‌دانم قسمت‌هایی از دروس دنخوآن را که قبلاً برایم دست‌نیافتنی بودند بطور خلاصه توضیح دهم.

در نهایت این کارول تیگز است که دلیل نوشته شدن این کتاب را ارائه می‌دهد. او اطمینان دارد که ما با تشریح دنیایی که از دنخوآن به ارث برده‌ایم، قدردانی و تعهد خود نسبت به تحقیقات او را ابراز می‌داریم.

## مقدمه‌ای در مورد جادوگران عهد عتیق

دن‌خو آن بارها با اصرار به من می‌گفت که همه آنچه به من می‌آموزد توسط افرادی که او آنها را جادوگران عهد عتیق می‌نامید تحقیق و بررسی و مورد عمل قرار گرفته است. او بین این افراد و جادوگران امروز فاصله عمیقی قایل بود. دن‌خو آن جادوگران عهد عتیق را به عنوان افرادی توصیف می‌کرد که هزاران سال قبل از تسخیر مکزیک توسط اسپانیاییها، در آنجا زندگی می‌کردند. افرادی که عظیمترین کارشان بنای ساختار جادوگری با پافشاری بر واقعیت عملی و عینی آن بود. او این افراد را انسانهایی درخشان ولی بی‌خرد می‌دانست. در عوض چهره جادوگران امروزی را بصورت مردانی ترسیم می‌کرد که به خاطر سلامت روحشان مشهور بودند و توانائی این را داشتند که در صورت لزوم جریان جادوگری را اصلاح کنند.

دن‌خو آن به من توضیح داد که قواعد جادوگری مربوط به «هنر خواب‌بینی» طبیعتاً بوسیله جادوگران عهد عتیق مشخص شده و گسترش یافته‌اند. چون این قواعد کلیدی برای تشریح و تفهیم عمل خواب دیدن هستند، من مجبورم از نو، درباره آنها حرف بزنم و آنها را تفسیر کنم. بنابراین قسمت اعظم این کتاب، در حقیقت بازنگری و گسترش اطلاعاتی است که قبلاً در کتابهای من مورد بحث قرار گرفته‌اند. در جریان یکی از گفتگوهایمان، دن‌خو آن تأکید کرد که برای

روشن کردن وضع خواب‌بینها و عمل خواب‌بینی، باید مبارزه جادوگران امروزی برای بیرون آوردن جادوگری از آن حالت عینی و ملموس و هدایت آن به سوی یک حالت تجریدی و ذهنی را درک کنیم.

«پرسیدم:

– دن خو آن، این جنبه ملموس برای شما نشانگر چیست؟

– نشانگر بخش عملی جادوگری است. نشانگر تمرکز لجاجت‌آمیز فکر و اندیشه بر روی کارهای عملی و تکنیکی، و نفوذی توجیه‌ناپذیر بر روی اشخاص. اینها همه از قلمرو جادوگران قدیم است.

... و منظورتان از تجرید چیست؟

– جستجوی آزادی، آزادی مشاهده، به دور از هرگونه لجاجت... و همه آنچه از لحاظ نیت امکان‌پذیر است. من می‌گویم که جادوگران امروزی از آن جهت به دنبال تجرید هستند که در پی آزادی می‌گردند. آنها طالب هیچ‌گونه استفاده مادی نیستند و بر خلاف جادوگران قدیمی هیچ شغل اجتماعی ندارند. بنابراین تو هرگز آنها را در مقام فال‌بین رسمی و یا جادوگر آموزش‌دهنده نخواهی دید.

– می‌خواهید بگوئید که دیگر گذشته برای جادوگران امروزی هیچ ارزشی ندارد؟

– گذشته به یقین همیشه ارزشمند است. آنچه ما ابداً دوست نداریم محیط و حال و هوای این گذشته است. من شخصاً از جهالت و رکود فکری متنفرم. من وسعت اندیشه را دوست دارم. با اینهمه، بر کنار از آنچه من دوست دارم یا متنفرم، باید ارزیابی درستی از جادوگران قدیمی داشته باشم چون آنها اولین کسانی بودند که چیزهایی را که ما امروز می‌شناسیم کشف و عملی کردند.»

دن خو آن توضیح داد که کار فوق‌العاده آنها درک جوهر انرژیایی اشیاء بود و این ادراک چنان اهمیتی داشت که قواعد اساسی جادوگری را به وجود آورد. در روزگار ما، پس از یکک زندگی پر از تمرین و

شاگردی، جادوگرها این قدرت را به دست می‌آورند که جوهر و اساس اشیاء را ببینند، قدرتی که به آن «بینش» می‌گویند.

«یک بار از دناخو آن پرسیدم:

– دیدن جوهر و اساس اشیاء، برای من چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

او پاسخ داد:

– این بدان معناست که تو بتوانی مستقیماً نیرو را درک کنی. با کنار گذاشتن بخش اجتماعی ادراک، تو خواهی توانست جوهر و اساس اشیاء را درک کنی. همه آنچه که ما درک می‌کنیم نیروست ولی چون نمی‌توانیم مستقیماً نیرو را درک کنیم، ادراکمان را وادار می‌کنیم که در یک قالب قرار گیرد و این قالب همان بخش اجتماعی ادراک ماست که باید آن را کنار بزنیم.

– چرا باید آن را کنار بزنم؟

– چون، این قالب دامنه آنچه را که قابل درک است محدود می‌کند و ما فکر می‌کنیم قالبی که ادراکمان را در آن گنجانده‌ایم همه آن چیزی است که وجود دارد. من مطمئنم که انسان امروزی برای ادامه زندگی ناچار است ادراکش را مطابق شالوده اجتماعی‌اش تغییر دهد.

– این شالوده اجتماعی ادراک چیست؟

– اطمینان جسمانی از اینکه دنیا از اشیای ملموس تشکیل شده، من این را شالوده اجتماعی می‌نامم چون همه انسانها با جدیت و حرارت می‌کوشند ما را به آنجایی برسانند که دنیا را همانطور که می‌بینیم، درک کنیم.

– پس دنیا را چگونه باید درک کرد؟

– همه چیز انرژی است. همه دنیا انرژی است. شالوده اجتماعی ادراک ما باید یک اطمینان جسمانی در این مورد باشد که، در هر صورت همه چیز انرژی است. باید تلاشی فوق‌العاده صورت بگیرد تا ما

بتوانیم انرژی را به صورت انرژی درک کنیم، در این صورت ما این دو امکان را در دسترس خواهیم داشت.

– آیا می‌شود این را به مردم آموخت؟

دن‌خوآن در پاسخ گفت که نه تنها این امکان وجود دارد، بلکه این درست همان چیزی است که او دارد یا من و دیگر شاگردانش می‌کنند. او به ما روش جدیدی از ادراک را می‌آموخت. اول ما را متوجه این موضوع می‌کرد که می‌خواهیم با ادراکمان طوری رفتار کنیم، مانند اینکه بخواهیم آن را درون یک قالب بریزیم. سپس ما را راهنمایی می‌کرد تا بتوانیم مستقیماً انرژی را حس و درک کنیم. او به من اطمینان داد که این روش خیلی شبیه روشی است که برای حس و درک دنیای معمول خود آموخته‌ایم.

مطابق نظریه دن‌خوآن، از لحظه‌ای که ما قالب اجتماعی را که از اجدادمان به ارث رسیده، بدون اینکه حتی آن را آزمایش کنیم، قبول کرده‌ایم، دیگر این فرضیه که مجبوریم ادراکمان را در قالبی اجتماعی بگنجانیم ارزش خود را از دست می‌دهد.

«دن‌خوآن گفت:

– برای نیاکان ما درک دنیای جامدات، که ارزشهای مثبت و منفی در آن رخنه کرده‌اند، نتیجه یک ضرورت مطلق زنده ماندن بوده است. پس از استفاده‌ای طولانی از چنین ادراکی ما امروزه به اجبار باور می‌کنیم که دنیا از اشیاء تشکیل شده است.

«با حالتی معترضانه به او گفتم:

– دن‌خوآن، من نمی‌توانم این تصور را داشته باشم که دنیا طور دیگری باشد. بدون ابهام، این دنیا از اشیاء تشکیل شده. برای اثبات این موضوع کافی است خود را به آن بگوییم.

– البته که این دنیا از اشیاء تشکیل شده. ما هم منکر این نیستیم.

– پس چه می‌خواهید بگوئید؟

– من ادعا می‌کنم که در درجه اول دنیای انرژی قرار دارد، سپس دنیای اشیاء. اگر ما با این فرض که این دنیا، دنیای انرژی است پیش نرویم هیچگاه نخواهیم توانست انرژی را مستقیماً درک کنیم و همیشه درگیر این اطمینان خواهیم بود که تو خودت هم‌اکنون گفتی: سفتی اشیاء»

این استدلال دن‌خو آن مرا کاملاً گیج کرده بود. در آن زمان ذهن من به سادگی رد می‌کرد که دنیا را جز آنگونه که برایم آشنا بود درک کنم. چیزهایی که دن‌خو آن بر روی آنها تأکید می‌کرد و نکاتی که می‌خواست برای ما تشریح کند پیشنهادات عجیبی بودند که نه می‌توانستم قبول کنم و نه می‌توانستم رد کنم.

«یک بار دن‌خو آن به من گفت:

– روش درک ما مانند روش درک یک شکارخوار است. روشی مشور برای ارزیابی و طبقه‌بندی غذا و خطر. ولی این تنها راه ادراک جهان نیست، روش دیگری نیز وجود دارد که من می‌خواهم تو را به آن عادت بدهم: عمل درک مستقیم جوهر هر چیز، یعنی انرژی.

«درک جوهر هر چیز موجب می‌شود ما بتوانیم دنیا را از دیدی جدید درک و طبقه‌بندی و توصیف کنیم. دیدگاهی جالبتر و قابل فهم‌تر»

استدلال دن‌خو آن چنین بود. و اصطلاح «قابل فهم‌تر» که به کار می‌برد، در حقیقت از اصطلاحاتی بود که پیشینیانش به او آموخته بودند. اصطلاحاتی که به واقعیت جادوگری مربوط می‌شدند، واقعیاتی جدا از اصول عقلایی و بدون کوچکترین ارتباطی با مسائل دنیای روزمره ما. ولی حقایقی مستقل برای جادوگرانی که جوهر همه چیز و انرژی را مستقیماً درک می‌کنند.

برای این جادوگران، معنی دارترین عمل جادوگری این است که بتوان جوهر عالم را «دید». به نظر دن‌خو آن جادوگران عهد عتیق اولین



کسانی بودند که موفق به «دیدن» جوهر عالم شدند و بهترین توصیف را از آن ارائه دادند. آنها گفتند که جوهر عالم شبیه رشته‌های محترقی است که به طور پایان‌ناپذیری در تمام جهات قابل تصور حرکت می‌کنند. رشته‌هایی نورانی که از وجود خود، به گونه‌ای که برای فکر انسان قابل درک نیست، آنگاهند.

جادوگران پس از آنکه موفق به «دیدن» جوهر عالم شدند، سعی کردند جوهر انرژی موجودات زنده را نیز «بینند». دن‌خو آن گفت که آنها انسانها را به انشکالی نورانی تشبیه کرده بودند که به تخم‌مرغهای بزرگی شبیه هستند. جادوگران نام تخم‌مرغ نورانی را بر آن گذاشتند. «دن‌خو آن گفت:

... وقتیکه جادوگران یک انسان را «می‌بینند»، در حقیقت یک قالب عظیم و نورانی را «می‌بینند» که معلق است و با جابجائی خود، در انرژی زمین شیار ایجاد می‌کند. گوئی این قالب نورانی ریشه اصلی عمیقی دارد که با حرکت خود انرژی زمین را می‌شکافد.»

او معتقد بود که حالت نیرویی ما، در طول زمان در حال تغییر است و بر این نکته اصرار داشت که خودش و تمام جادوگرانی که می‌شناسد، موجودات بشری را بیشتر شبیه حبابها و گاهی هم سنگهای آسمانی «می‌بینند» تا به شکل تخم‌مرغ. ولی بعضی وقتها بدون آنکه خود او هم دلیلش را بداند، جادوگران با اشخاصی روبرو می‌شوند که نیرویشان به تخم‌مرغ شبیه است. دن‌خو آن این نکته را متذکر شد که در دوره ما افرادی که شبیه تخم‌مرغ هستند بیشتر از زمان قدیم دیده می‌شوند.

دن‌خو آن در طول آموزش خود چندین بار سعی کرد چیزی را که خودش، کشف قطعی جادوگران عهد عتیق می‌دانست، برای ما توضیح دهد. او آن را ویژگی صلیبی یک موجود بشری تعریف می‌کرد که به صورت یک حباب نورانی دیده می‌شود: محلی با درخشش فوق‌العاده، گرد، به اندازه یک توپ تنیس که همیشه در داخل و نزدیک به سطح

حباب نورانی جا گرفته و در حدود شصت سانتیمتری عقب گردن، کنار کتف راست شخص قرار دارد.

چون من فی‌المجلس نتوانستم آنچه را که می‌گفت پیش چشم مجسم کنم دن‌خو آن توضیح داد که این حباب نورانی خیلی بزرگتر از جسم انسان است و آن محل فوق‌العاده درخشان، بخشی از این حباب انرژی است که در محل کتفها به طول یک بازو در پشت شخص قرار دارد. او گفت جادوگران قدیمی پس از آنکه «دیدند» که این حباب چه می‌کند، آن را «نقطه تجمع» نامیدند.

«پرسیدم:

– این نقطه تجمع چه نقشی دارد؟

جواب داد:

– موجب می‌شود که ما بتوانیم درک کنیم، جادوگران قدیمی «دیدند» که برای موجودات بشری ادراک تماماً در این نقطه متمرکز شده است. آنها با توجه به اینکه همه موجودات زنده این نقطه درخشان را دارند، به این نتیجه رسیدند که ادراک کلاً به هر صورتی که باشد، از این نقطه منبعث می‌شود.

– مگر جادوگران قدیمی چه «دیدند» که موجب شد به این نتیجه برسند که ادراک در نقطه تجمع صورت می‌گیرد؟

پاسخ داد:

– آنها در همان مرحله اول «دیدند» که از میان میلیونها رشته نورانی انرژی دنیوی فقط تعداد کمی مستقیماً از نقطه تجمع می‌گذرند و این طبیعی بود چون این نقطه در مقایسه با کل بسیار کوچک بود.

«سپس آنها «دیدند» که یک کره کوچک مشعشع که از نقطه تجمع اندکی بزرگتر است همیشه آن را در بر گرفته و نورانیت رشته‌هایی را که از این تشعشعات می‌گذرند افزایش می‌دهد.

«و بالاخره دو چیز را «دیدند»: اول اینکه نقطه تجمع انسان می‌تواند

بخودی خود از محل همیشگی‌اش جابجا شود. دوم اینکه تا آنجا که در مورد افراد تحت نظر امتحان شده وقتی این نقطه تجمع در حالت معمول خود می‌ماند، ادراک و شناخت انسان به نظر طبیعی می‌رسد. ولی وقتی که نقطه تجمع و کره مشعش محیط آن در جای همیشگی خود قرار ندارند رفتار غیرعادی این افراد ثابت می‌کند که سطح آگاهی آنها متفاوت است و ادراکشان به روشی غیر معمول صورت می‌گیرد.

«بدنبال این یافته‌ها، جادوگران قدیمی نتیجه گرفتند که هر چه جابجائی نقطه تجمع از محل همیشگی خود بیشتر باشد رفتار و شناخت و درک حاصل از آن نیز متفاوت خواهند بود. دن‌خو آن به عنوان هشدار به من گفت:

— به این نکته هم باید توجه کنی که وقتی من از «دیدن» صحبت می‌کنم همیشه می‌گویم «ظاهر این را داشت که» یا «شبهه این بود که» هر آنچه را که ما «می‌بینیم» چنان منحصر به فرد است که اگر نخواهیم آن را با چیزهای شناخته شده مقایسه کنیم نمی‌توان تنها به یک شیوه از آن سخن گفت.»

او افزود که اختصاصی‌ترین مثال در این مورد روشی است که جادوگران برای صحبت در مورد نقطه تجمع و شعاعهای اطرافش، به کار می‌برند. آنها این مجموعه را به صورت یک درخشش توصیف می‌کنند ولی نمی‌تواند چنین باشد چون جادوگران بدون استفاده از چشمهایشان آنها را «می‌بینند». بنابراین آنها باید این جای خالی را پر کنند و بگویند که نقطه تجمع منطقه‌ایست نورانی که اطرافش را هاله و شعاعهای نور فراگرفته است. دن‌خو آن گفت که ما آنچنان بصری و تحت تأثیر ادراک شکارخواروار قرار داریم که تمام چیزهایی که «می‌بینیم» باید بصورت آنچه یک چشم شکارخوار بطور طبیعی می‌بیند ابراز داریم.

پس از «دیدن» آنچه به نظر می‌رسید نقطه تجمع و تشعشعات اطراف آن انجام می‌دهند، جادوگران قدیمی توضیحی را لازم دانستند. به نظر

آنها، نقطه تجمع انسان وقتی کوه مشمش اطراف خود را بر روی رشته‌های انرژی دنیوی که از آن عبور می‌کنند، متمرکز می‌کند، به صورت خودکار و بدون تفکر قبلی این رشته‌ها را در یک ادراک پایدار از جهان گرد می‌آورد.

«این رشته‌ها که درباره‌شان صحبت می‌کنید چطور در یک ادراک ثابت از جهان جمع شده‌اند؟»

«دانستن این موضوع برای هیچ کدام از ما امکان‌پذیر نیست. جادوگران قدیمی حرکت انرژی را «می‌بینند» ولی «دیدن» حرکت انرژی به هیچ وجه به آنها نمی‌آموزد که چرا و چگونه انرژی جابجا می‌شود.»

دن‌خو آن ابراز داشت که جادوگران قدیمی پس از دیدن اینکه میلیون‌ها رشته انرژی آگاه از نقطه تجمع می‌گذرند نتیجه گرفتند این رشته‌ها در حال گذر از آن نقطه با هم متحد می‌شوند، گویی توسط تشمش اطراف روی هم انباشته شده باشند. آنها با «دیدن» این که پیش اشخاص لایشر و در حال مرگ تشمش فوق‌العاده ضعیف است و در یک جنازه اصلاً وجود ندارد، به این نتیجه رسیدند که این تشمش همان شعور است.

«از دن‌خو آن پرسیدم:

«شما گفتید که این نقطه تجمع در جنازه‌ها وجود ندارد؟»

او تأییدکنان گفت:

«چون نقطه تجمع و تشمش اطرافش نشانه حیات و تفکر است، در یک موجود مرده اثری از این نقطه دیده نمی‌شود. برای جادوگران عهد عتیق نتیجه‌گیری غیرقابل انکار، این بود که تفکر و ادراک جدائی‌ناپذیرند و به نقطه تجمع و تشمش اطرافش بستگی دارند.»

«آیا هیچ امکانی وجود ندارد که این جادوگرها درباره «دیدن» اشتباه کرده باشند؟»

دن‌خو آن با لحنی که هرگونه استدلال را منع می‌کرد جواب داد: - نمی‌دانم چگونه برایت توضیح دهم ولی امکان ندارد جادوگرها در مورد «دیدن» اشتباه کنند، البته ممکن است نتیجه‌ای که از عمل «دیدن» به دست می‌آورند نادرست باشد ولی این حاصل خامی و بی‌فرهنگی آنها خواهد بود. برای اینکه چنین بداقبالیی تخفیف یابد، جادوگرها باید از طرق ممکن، ذهن و اندیشه خود را تربیت کنند.»

با گفتن این حرف دن‌خو آن با لحن نرمتری تذکر داد که برای جادوگران معقولتر این است که به توصیف آنچه «می‌بینند» اکتفا کنند، ولی وسوسه نتیجه‌گیری و توضیح، حتی برای خود، وسوسه‌ایست که نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد.

صورت دیگری از انرژی که جادوگران عهد عتیق توانستند «ببینند» و در موردش تحقیق کنند، تأثیر جابجائی نقطه تجمع بود. دن‌خو آن تصریح کرد که وقتی این نقطه به مکان دیگری منتقل می‌شود، انبوه جدیدی از میلیونها رشته انرژی نورانی در آن محل شکل می‌گیرد. جادوگران عهد عتیق این را «دیدند» و چنین تعبیر کردند که چون شمع شعور در جایی که نقطه تجمع قرار داشته باشد وجود دارد پس ادراک نیز خودبخود در این محل جمع می‌شود. با در نظر گرفتن موقعیتهای مختلف نقطه تجمع، دنیایی که بر اثر آن به وجود می‌آید در هر صورت نمی‌تواند دنیای عادی ما باشد.

دن‌خو آن به من گفت که جادوگران قدیم توانستند دو نوع جابجائی نقطه تجمع را مشخص کنند. یکی، حرکت این نقطه به محل‌های مختلف سطح و یا داخل حباب نورانی بود. آنها این جابجائی حرکت را «تغییر» نقطه تجمع نامیدند. دیگری حرکتی بود که طی آن نقطه تجمع از داخل حباب نورانی خارج می‌شد. چنین جابجائی را «حرکت» نقطه تجمع نامیدند. آنها کشف کردند که آنچه بین «تغییر» و «حرکت» اختلاف ایجاد می‌کند طبیعت ادراکی است که از هر کدام از آن دو ناشی

می‌شود.

چون «تغییرات» نقطه تجمع، جابجائی‌هایی در داخل حباب نورانی است، دنیاهایی که بر اثر این جابجائی خلق می‌شود، واجد هر ویژگی شگفت‌آور، عجیب و غریب و باورنکردنی هم که باشند باز به حیطه انسانی تعلق دارند. این حیطه انسانی همان مجموع رشته‌های انرژیست که از میان حباب نورانی عبور می‌کنند. برعکس، «حرکتهای» نقطه تجمع از آنجا که نقل و انتقالاتی به خارج از حباب نورانی هستند، رشته‌های انرژی را که در خارج از قلمرو انسانی قرار دارند به کار می‌گیرند. ادراک چنین رشته‌هایی خلق‌کننده دنیاهایی است که از هر گونه درک و فهمی فراتر می‌روند. دنیاهایی شگفت‌آور که در آنها هیچ اثری از پیشینیان بشری دیده نمی‌شود.

در آن زمان مسئله تصدیق و قبول در اندیشه من نقش مهمی داشت.

«دن‌خو آن، معذرت می‌خواهم، ولی این موضوع نقطه تجمع چنان عجیب و غریب و غیرقابل قبول است که نمی‌دانم چگونه با آن مواجه شوم و در موردش چه فکری بکنم.

— فقط یک کار می‌توانی بکنی و آن این است که نقطه تجمع را «بینی». «دیدن» چندان هم مشکل نیست، مشکل شکستن سدهایی است که در اذهان همه ما وجود دارند و ما را از حرکت باز می‌دارند.

«برای شکستن این سدها ما فقط به انرژی نیاز داریم، وقتی انرژی لازم به دست آمد «دیدن» خودبخود صورت می‌گیرد. شگرد این کار ترک رضایت از خود و احساس امنیت دروغین است.

— دن‌خو آن، من فکر می‌کنم که «دیدن» به یک شناخت وسیع نیاز دارد. مسئله تنها داشتن انرژی نیست.

— باور کن که مسئله فقط داشتن انرژی است. مشکلترین کار این است که خود را متقاعد کنی که این کار امکان دارد. به این منظور، تو باید

به ناگوآل اعتماد کنی. در جادوگری شگفتی در این است که هر جادوگر باید مدرک هر چیز را بوسیله تجربه شخصی خود به دست آورد. من اصول جادوگری را برای تو فاش می‌کنم، نه برای اینکه آنها را به خاطر بسپازی بلکه به این امید که آنها را به مرحله عمل درآوری.»

در مورد ضرورت اعتماد کردن به او، دن‌خو آن بدون شک حق داشت. در جریان اولین دوره آموزشم که سیزده سال طول کشید، مشکلترین کار این بود که بتوانم جزئی از دنیای او و خود او بشوم. این نزدیکی، بدان معنی بود که باید می‌آموختم که الزاماً به او اعتماد کنم و او را بدون هیچگونه پیش‌داوری و تعصب به عنوان ناگوآل بپذیرم.

در دنیای جادوگرها نقش مطلقه دن‌خو آن از لقبی که همکارانش به او داده بودند پیدا بود. آنها او را ناگوآل می‌نامیدند. به من توضیح دادند که این لقب به هر زن یا مردی اطلاق می‌شود که دارای ساختار انرژی خاصی است که به نظر یک جادوگر بصیر مثل یک جفت حساب دوخشان «دیده» می‌شود. جادوگرها معتقدند که وقتی یکی از این افراد وارد دنیای جادوگری می‌شوند، این بار افزوده انرژی، تبدیل به یک سرمایه نیرو و قدرت رهبری می‌شود. از اینجاست که ناگوآل راهنمای طبیعی و رئیس یک گروه از جادوگران شناخته می‌شود.

در آغاز، اطمینانی که به دن‌خو آن پیدا کرده بودم مرا بطور محسوسی تحت تأثیر قرار داده بود و این تأثیر چنان بود که نسبت به آن یک حالت انزجار پیدا کردم. وقتی این مسئله را به او گفتم، تأیید کرد که خود او نیز وقتی لازم شد چنین اعتمادی نسبت به استادش پیدا کند این مرحله توأم با وحشت را گذرانده است و افزود:

«... من هم به استادم درست همان چیزهایی را گفتم که تو به من گفتی. او در جواب به من گفت که بدون جلب اعتماد یک ناگوآل امکان احساس آرامش وجود ندارد و در نتیجه، این امکان نیز وجود ندارد که بتوانیم برای آزاد بودن، از دست زانده‌های زندگیمان رها شویم.»

سپس دن‌خوآن بر این مسئله تأکید کرد که استادش تا چه حد حق داشته. من دوباره در مورد عدم توافق خود برای او توضیح دادم و گفتم که بزرگ شدن در یک محیط خشک مذهبی عوارض مخربی بر من داشته. و گفته‌های استاد او و توافق خود او با استادش مرا به یاد اصل اطاعت محضی انداخت که در جوانی علیرغم انزجار از آن مجبور بودیم بیاموزیم.

در ادامه سخنانم، افزودم:

«- وقتی شما در مورد ناگوآل صحبت می‌کنید به نظرم می‌رسد که دارید یک اعتقاد مذهبی را تشریح می‌کنید. او بدون اینکه ناامید بشود جواب داد:

- هر طور که دوست داری فکر کن. در هر صورت این مسئله تغییرناپذیر است؛ بدون ناگوآل عملی صورت نمی‌گیرد. من این را می‌دانم و برای همین هم می‌گویم. تمام ناگوآل‌های پیش از من نیز چنین کرده‌اند، ولی آنها این حرف را از نقطه نظر اتکا به کفایت خودشان نگفتند، من هم همینطور. این که می‌گوئیم هیچ راهی بدون ناگوآل وجود ندارد بازگشت به این امر است که ناگوآل به این دلیل ناگوآل است که می‌تواند بهتر از دیگران به روح و به تجرید بیندیشد، ما با خود روح و در کنار آن، بصورت فرعی، با شخصی که پیام روح را به ما می‌رساند ارتباط داریم.»

بدین ترتیب من آموختم که بی هیچ تردیدی به دن‌خوآن ناگوآل اعتماد کنم و همانطور که خود او نیز گفته بود این اعتماد قدرتی به من بخشید که توانستم آنچه را او سعی داشت به من بیاموزد پذیرا باشم. در طول دوره آموزش دن‌خوان سعی می‌کرد توضیحات خود در مورد نقطه تجمع را، که مورد بحث ما بود، گسترش دهد. یکبار از او پرسیدم که آیا نقطه تجمع ارتباطی با جسم فیزیکی ما دارد؟

پاسخ داد:



«نه، هیچ ارتباطی با آنچه ما معمولاً به عنوان جسم فیزیکی درک می‌کنیم، ندارد. این نقطه بخشی از آن تخم‌مرغ نورانی که واقعیت نیروئی ماست محسوب می‌شود.

– چگونه آن را جابجا می‌کنیم؟

بوسیله جریانها و تکانهای انرژی که ممکن است هم از داخل قالب انرژیایی ما و هم از خارج آن بیایند. معمولاً اینها جریانهای غیرقابل پیش‌بینی هستند که به صورت ناگهانی ظاهر می‌شوند، ولی برای جادوگرها جریانهای کاملاً پیش‌بینی‌شده‌ای هستند که از اراده جادوگر اطاعت می‌کنند.

– آیا شما هم می‌توانید این جریانها را احساس کنید؟

– هر جادوگری آنها را احساس می‌کند. هر انسانی نیز این جریانها را احساس می‌کند ولی انسانهای معمولی آنقدر درگیر کارهای خودشان هستند که به اینگونه احساسها کمتر توجه می‌کنند.

– این جریانها چگونه احساس می‌شوند؟

– مانند یک ناراحتی کوچک، یک احساس غم مبهم که بلافاصله تبدیل به شادی می‌شود. بدلیل اینکه این غم و شادی دلیل قابل توضیحی ندارند آنها را هیچوقت یک حمله غریبه به حساب نمی‌آوریم و در ردیف نوعی تغییر مزاج توجه نشده و توصیف‌ناپذیر قرار می‌دهیم.

– وقتی نقطه تمرکز در خارج از قالب انرژیایی جابجا می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا از بیرون این قالب آویزان می‌شود؟ یا متصل به حباب نورانی باقی می‌ماند؟

– به سوی بیرون جدار انرژی فشار می‌آورد بدون آنکه مرزهای نیروئی را بشکند.»

دن‌خو آن توضیح داد که فرآیند نهائی یک «حرکت» تغییر کلی قالب انرژیایی موجود بشری است که به جای شکل حباب یا تخم‌مرغ تبدیل به چیزی شبیه چپق می‌شود. انتهای لوله چپق نقطه تجمع است و

سرچین چیزی است که از حباب نورانی باقی می‌ماند. اگر نقطه نورانی به جای خود ادامه دهد لحظه‌ای فرامی‌رسد که حباب نورانی تبدیل به یک خط باریک انرژی می‌شود.

دن‌خوآن در ادامه سخنانش گفت که جادوگران قدیمی تنها کسانی بودند که توانستند این تغییر شکل قالب انرژی را انجام دهند.  
«پرسیدم:

— آیا آنها در این قالب انرژی جدید بازهم انسان بودند؟  
دن‌خوآن جواب داد:

— البته که انسان بودند ولی فکر می‌کنم منظور تو این است که آیا آنها در این حالت جدید هنوز هم افراد عاقل و قابل اعتمادی بودند یا نه؟  
نه به طور کامل.

— در چه مواردی تفاوت داشتند؟

— دلمشغولیهایشان فرق می‌کرد. برای آنها تلاشها و دلتنگرانیهایی انسانها دیگر معنا نداشت. همچنین آنها برای همیشه یک ظاهر جدید پیدا کرده بودند.

— می‌خواهید بگوئید که دیگر شبیه انسان نبودند؟

— توصیف این جادوگران بسیار مشکل است. آنها مسلماً شبیه انسان بودند. پس می‌خواستی شبیه چه باشند؟ ولی دقیقاً چیزی که ما انتظارش را داریم نبودند. حال اگر تو مرا تحت فشار قرار دهی تا بگویم تفاوتشان چه بوده، من مانند سگی که بخواهد دم خود را گاز بگیرد دور خودم خواهم چرخید.

— آیا تا کنون با یکی از این انسانها برخورد داشته‌اید؟

— بله، یکی از آنها را دیده‌ام.

— شبیه چی بود؟

— از لحاظ ظاهر به نظر من یک شخص عادی آمد با وجود این،

رفتاری غیرعادی داشت.

– از چه نظر غیرعادی بود؟

– تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که رفتار و کردار جادوگری که با او ملاقات کردم خارج از تصور بود. ولی توصیف این حالت به عنوان یک شیوه رفتاری اشتباه است. باید حتماً این حال را دیده باشی تا بتوانی آن را ارزیابی کنی.

– آیا همه این جادوگرها مانند همانی بودند که شما دیدید؟

– مسلماً نه، من نمی‌دانم دیگران چگونه بوده‌اند مگر از روی داستانهای جادوگران که نسل به نسل منتقل شده است. این داستان‌ها جادوگران را موجوداتی کم و بیش عجیب و غیرعادی توصیف می‌کنند.

– یعنی دهشتناک و غول‌آسا؟

– نه بیش از دیگر موجودات جهان. این داستانها نقل می‌کنند که آنها آدمهایی دوست داشتنی ولی هراس‌انگیز بودند. آنها شبیه موجوداتی ناشناخته بودند. وجه تشابه آنها با انسان در این بود که ما همه حبابهای نورانی هستیم. این جادوگران دیگر حباب انرژی نبودند بلکه خطوطی از انرژی بودند که سعی داشتند با خم کردن خود به دایره تبدیل شوند، ولی موفق نمی‌شدند.

– بالاخره چه اتفاقی بر سر آنها آمد؟ آیا مردند؟

– داستانهای جادوگران نقل می‌کند که آنها، چون توانسته بودند قالب خود را کشیده کنند، موفق شده بودند شناخت و معرفت خود را نیز طولانیتر سازند پس امروز نیز با هشیاری کاملی زنده هستند. داستانهایی هم هستند که از ظهور دوره‌ای آنها بر روی زمین حکایت می‌کنند.

– دن‌خو آن، برآستی درباره آنها چه فکر می‌کنید؟

– برای من این مسئله خیلی عجیب است. من آزادی خودم را می‌خواهم. آزادی اینکه بتوانم شناخت و ادراک خود را حفظ کنم، حتی

اگر در پهنه لایتناهی ناپدید شوم. عقیده شخصی من این است که این جادوگران قدیمی انسانهایی عجیب و غریب، وسواسی و بولهوس بودند که در دام دسیسه خود گرفتار آمده بودند.

اولی نباید بگذاری که احساسات شخصی من تو را تحت تأثیر قرار بدهد. تکامل جادوگران قدیم همتا ندارد. آنها دستکم این را به ما ثابت کردند که نباید به تواناییهای بالقوه انسان بی احترامی کرد.»

موضوع جالب دیگر در توضیحات دن خوآن، لزوم یکدستی و انسجام انرژیایی برای کسانی بود که هدفشان، ادراک است. استدلال او این بود که همه انسانها دنیا را آنگونه که ما می شناسیم و با همان تعبیری که ما از آن داریم درک می کنند، تنها به این دلیل که همه انسانها در یکدستی و انسجام انرژیایی اشتراک دارند. او تصریح کرد که ما در طول دوره آموزش، خودبخود به این دو شرط انرژیایی دست خواهیم یافت و این شرایط چنان طبیعی خواهند بود که ما تا زمانی که باید با امکان مشاهده دنیاها بی غیر از دنیای شناخته شده رویارو شویم، به اهمیت حیاتیان پی نخواهیم برد. در چنین موقعیتی است که ضرورت یکدستی و انسجام انرژیایی تازه ای، که به ویژه نیازمند یک شیوه درک منسجم و جامع از دنیا است، رخ می نماید.

خواستم بدانم که یکدستی و انسجام یعنی چه، و او توضیح داد که قالب انرژیایی انسان واجد نوعی یکدستی در جهتی است که هر موجود بشری در روی زمین شکل یک حباب یا یک تخم مرغ را دارد. این که انرژی انسان خود به خود به شکل یک تخم مرغ یا یک حباب درمی آید، نشانه وجود یک انسجام است. او افزود که به نظر می رسد نوع جدید یکدستی و انسجام، در جادوگران قدیمی دیده می شود که به خط تبدیل شده اند: هر یک از آنها به صورت یکنواخت تبدیل به خط شدند و به صورت خط نیز باقی ماندند. یکدستی و انسجام در حد یک خط به این جادوگران اجازه داد که دنیای جدید کاملاً همسانی را درک

کنند.

«— چگونه می‌توان به این یکدستی و انسجام دست یافت؟  
— از طریق موقعیت نقطه تجمع یا بهتر بگوییم محل تثبیت نقطه  
تجمع.»

دن‌خو آن این بار دیگر توضیح بیشتری نداد، پس پرسیدم که آیا جادوگران قدیمی می‌توانستند دوباره شکل تخم‌مرغی خود را پیدا کنند؟ او جواب داد که این امکان تا زمانی وجود داشت، ولی آنها این کار را نکردند. آنگاه انسجام خطی متحجر شد و بازگشت به عقب برایشان غیرممکن گردید. به نظر او، آنچه که حالت انسجام خطی را تثبیت و بازگشت به عقب را برای آنها غیرممکن کرد، مسئله انتخاب و زیاده‌طلبی بود. میدان عمل ادراک و کنش این جادوگران به عنوان خطوط انرژی، گستره‌ای نجومی داشت و بسیار مهمتر از برد ادراک و عمل یک انسان عادی و یا جادوگر متوسط بود.

او توضیح داد که برای کسانی که به صورت حباب انرژی هستند، حیطه انسانی تشکیل شده است از همه رشته‌های انرژی که از فضای محاط در محدوده حباب عبور می‌کنند. در حالت عادی شاید ما حتی یک هزارم حیطه انسانی را درک نکنیم. به نظر او، ما اگر این مسئله را در نظر بگیریم، وسعت دایره عمل جادوگران قدیمی روشن می‌شود: آنها خود را در خطی هزاران برابر اندازه حباب انرژی یک انسان دراز کردند و توانستند همه رشته‌های انرژی را که از این خط عبور می‌کردند درک کنند.

او با پافشاری مرا مجبور کرد که برای فهم شیوه جدید شکل‌گیری انرژی که او تشریح می‌کرد کوشش فوق‌العاده‌ای بکار برم. بالاخره پس از توضیحات مکرر توانستم نظریه رشته‌های انرژی داخل و خارج حباب نورانی را دنبال کنم. ولی وقتی به تعدد حبابهای نورانی می‌رسیدم، نمونه‌ای که در مغزم ساخته بودم در هم می‌ریخت، چون استدلال

می‌کردم که در یک مجموعه از حبابهای نورانی، رشته‌های انرژی خارج از یکی، الزاماً در داخل حباب مجاور خواهد بود. پس در یک مجموعه، غیرممکن خواهد بود که یک رشته نورانی کلاً خارج از همه حبابها قرار گیرد.

«دن‌خو آن پس از آنکه همه استدلالهای مرا گوش داد، گفت: — معذک همه اینها تمرینی برای منق تو نیست. من برای تشریح اینکه منظور جادوگران از رشته‌های داخلی و خارجی قالب انسانی چه بوده و سیله‌ای در اختیار ندارم. وقتی جادوگران بصیر قالب انسانی انرژی را «می‌بینند»، تنها یک حباب انرژی «می‌بینند». اگر حباب دیگری در کنار آن وجود داشته باشد، یک حباب دیگر «دیده می‌شود» مثل یک حباب تنها. این نظریه تعدد حبابهای انرژی، زاده شناخت تو از تجمعات بشری است. در دنیای انرژی فقط افراد وجود دارند، افرادی تنها، محاط در بی‌کوانگی. تو خودت باید این را «بینی»».

من گفتم، این که می‌گوید من باید خودم «بینم» فایده‌ای ندارد چون خودش به خوبی می‌داند که من قادر به این کار نیستم. پس به من پیشنهاد کرد که انرژی او را وام بگیرم و برای «دیدن» از آن استفاده کنم.

«— من چگونه می‌توانم انرژی شما را وام بگیرم؟»

— خیلی ساده است، من قادر هستم نقطه تجمع تو را به موقعیت دیگری «تغییر» دهم تا تو قادر باشی انرژی را مستقیماً «بینی».

تا جایی که به یاد دارم، این اولین باری بود که او از کاری که همیشه کرده بود حرف زد: رساندن من به وضعیتی غیرقابل فهم از شناخت که نقطه مقابل نظریه من درباره جهان و خودم بود. وضعیتی که او آن را «تمرکز ثانوی» می‌نامید. او برای جابجائی نقطه تجمع من به موقعیتی که بتوانم از آن رشته‌های انرژی را «بینم»، با دستش چنان محکم وسط دو کتفم کوبید که نفسم بند آمد. فکر کردم که بیهوش شده‌ام یا اینکه ضربه‌اش مرا به خواب برده است. ناگهان به چیزی نگاه کردم که دهانم از

حیرت باز ماند؛ شاید هم خواب دیدم که نگاه می‌کنم. رشته‌های براق نور که از همه جا ساطع می‌شدند؛ و به هر طرف پراکنده می‌گشتند. رشته‌هایی از نور که با هر آنچه تا آن موقع به ذهنم خطور کرده بود تفاوت داشتند.

نفسم که دوباره جا آمد یا بهتر است بگویم وقتی که بیدار شدم، دن‌خو آن با حالتی که گوئی انتظار چیزی را دارد، پرسید:

«چه دیدی؟»

و وقتی با صداقت گفتم:

— ضربه شما موجب شد که من ستاره‌ها را ببینم، از خنده روده‌پر شد.

او یادآور شد که من هنوز آمادگی دریافت یکه درک غیرعادی را ندارم و گفتم:

«من «تغییری» در نقطه تجمع تو دادم و تو برای یک لحظه خواب رشته‌های عالم را دیدی. ولی هنوز تسلط و نیروی آن را نداری که یکدستی و انسجام خود را تجدید سازمان دهی. جادوگران قدیمی استاد کامل این تجدید سازمان بودند و از این طریق بود که می‌توانستند هر آنچه را که قابل «دیدن» برای انسان بود «ببینند».

— منظورتان از تجدید سازمان یکدستی و انسجام چیست؟

— منظور، ورود به «تمرکز ثانوی» و ثابت نگاه‌داشتن نقطه تجمع در وضع جدید و جلوگیری از لغزش آن به جای اصلی است.

دن‌خو آن با تعریفی سنتی از «تمرکز ثانوی» سخنانش را ادامه داد. او گفت که جادوگران قدیمی به عملیات تکمیلی مبتنی بر تشبیه نقطه تجمع در جاهای جدید، «تمرکز ثانوی» می‌گویند و معتقدند که این تمرکز، محیطی مناسب برای تمام فعالیتهاست و بسیار بهتر از تمرکز است که ما بر دنیای روزمره خود داریم. او یادآور شد که جادوگرها حقیقتاً دو فضای کامل دارند که در آن تمرینات خود را انجام

می‌دهند: یک فضای کوچک که به آن «تمرکز اول» یا شناخت دنیای روزمره می‌گویند و دیگری فضائی بسیار وسیعتر که آن را «تمرکز ثانوی» یا شناخت دنیاهای دیگر و یا تثبیت نقطه تجمع در تعدادی موقعیتهای جدید، می‌نامند.

در «تمرکز ثانوی» دن‌خو آن به من کمک کرد تا چیزهای غیرقابل توصیفی را تجربه کنم. این کار با عملی که او به آن مانور جادوگری می‌گفت صورت می‌گرفت. نواختن ضربه‌ای آرام یا محکم به پشتم در محل کتفها. او می‌گفت که با ضربه‌ها، نقطه تجمع را جابجا می‌کند. از دیدگاه تجربی من، اینگونه جابجائیها که باعث می‌شد شعور من در حالت متقلب‌کننده‌ای از یک روشن‌بینی باورنکردنی وارد شود، حالتی از فوق‌شعور که در مدت کوتاهی که طی آن می‌توانستم همه چیز را با کمترین پیش‌آگهی بفهمم، بسیار مطبوع بود. ولی در حقیقت حالت مطبوعی نبود. این حالت بیشتر اوقات به نظرم همچون خوابی عجیب و چنان پربار بود که در مقایسه با آن، شعور عادی بی‌رنگ و رو می‌شد.

دن‌خو آن این مانور را لازم می‌دانست و تأکید می‌کرد که در حالت شعور عادی، جادوگر به شاگردش مفاهیم و روشهای اساسی را می‌آموزد و در «تمرکز ثانوی» به او توضیحاتی تجربیدی و جزء به جزء می‌دهد.

معمولاً شاگردان این توضیحات را به یاد نمی‌آورند، ولی آنها را وفادارانه و دست‌نخورده در ذهن خود بایگانی می‌کنند. جادوگرها از این ویژگی ظاهری حافظه استفاده کردند و کوشیدند تمام اتفاقاتی را که در «تمرکز ثانوی» برایشان پیش آمده بود، به خاطر بیاورند و در این کار تا آنجا پیش رفتند که این روند به یکی از پیچیده‌ترین و سخت‌ترین تمرینهای سنتی جادوگری تبدیل شد.

جادوگرها برای توضیح این ویژگی ظاهری حافظه و عمل به یاد



آوردن، اینطور می‌گویند که هر بار شخصی وارد «تمرکز ثانوی» می‌شود نقطه تجمع او در موقعیتی متفاوت قرار دارد. پس، به خاطر آوردن، بدین معنی است که نقطه تجمع را به وضعیت دقیقی که این نقطه در لحظه ورود به «تمرکز ثانوی» داشته برگردانیم. دن‌خوآن با اطمینان به من گفت که جادوگرها نه تنها قادرند همه چیز را با یک وضوح کامل به یاد بیاورند بلکه می‌توانند هر تجربه‌ای را که در «تمرکز ثانوی» داشته‌اند، با عمل دوباره قرار دادن نقطه تجمعشان روی هر یک از این وضعیتهای خاص، دوباره انجام دهند. او تأیید کرد که این جادوگرها همه عمر خود را صرف می‌کنند تا این تلاش برای به خاطر آوردن را به کمال رسانند.

در «تمرکز ثانوی» دن‌خوآن توضیحات بسیار دقیقی درباره جادوگری به من داد زیرا می‌دانست که در این حالت دقت و حقیقت چنین آموزشهایی، برای تمام عمر چنان در مغز من حک خواهد شد که هرگز زوده نخواهد شد.

او در مورد این کیفیت ثبات چنین گفت:

«آموختن چیزی در «تمرکز ثانوی» درست مانند آموختن در دوران کودکی ماست، آنچه می‌آموزیم برای تمام عمر در مغزمان باقی می‌ماند. وقتی از چیزی که در اوان زندگی یاد گرفته‌ایم سخن به میان می‌آید می‌گوئیم: «این طبیعت دوم من است.»

اگر با روشن‌بینی فعلی خود بخواهم داوری کنم باید بگویم که دن‌خوآن هر وقت امکانش را داشت سعی می‌کرد مرا وارد «تمرکز ثانوی» کند و مجبورم می‌کرد برای مدتی نسبتاً طولانی موقعیت جدید نقطه تجمع خود را حفظ کنم و در این حالت به شیوه‌ای منسجم ادراک کنم، یعنی هدف او این بود که مرا مجبور کند تا یکدستی و انسجام خود را تجدید سازمان دهم و از نو بسازم.

من در تعداد قابل توجهی از این دفعات موفق شدم همه چیز را با

همان دقتی که در دنیای روزمره می‌فهمم، در کت‌کنم، مشکل من این بود که نمی‌توانستم بین اعمال خود در «تمرکز ثانوی» و آنگاهی از زندگی روزمره، پل بزنم و ارتباط برقرار کنم. برایم لازم بود که کوشش زیادی بکار برم و وقت زیادی صرف کنم تا بتوانم معنی «تمرکز ثانوی» را بفهمم. مشکل من به دلیل پیچیدگیهای بیش از حد این کار نبود، بلکه به این دلیل بود که وقتی به حالت درکت عادی خود برمی‌گشتم متوجه می‌شدم که نه تنها به یاد آوردن اینکه وارد «تمرکز ثانوی» شده‌ام بلکه حتی باور کردن وجود حقیقی چنین حالتی برایم غیرممکن است.

پیشرفت عظیم دیگری که نصیب جادوگران قدیمی شده بود و دن‌خوآن سعی داشت جزئیات آن را برایم شرح دهد، کشف این نکته بود که جابجا کردن نقطه تجمع در حالت خواب بسیار آسانتر است. این ملاحظات نکته دیگری را نیز روشن کرد: خوابها کلاً در این جابجائی مشارکت دارند. جادوگران قدیمی «دیدند» که هر چه جابجائی بیشتر است، رؤیا غیرعادیتر است و به صورت معکوس، هر چه رؤیا غیرعادیتر است، جابجائی بیشتر است. دن‌خوآن افزود که این مشاهدات باعث شد آنها تکنیکهای عجیبی را برای جابجائی نقطه تجمع اختراع کنند. مثلاً استعمال گیاهان تأثرزا و تحریک نوعی معرفت مقلوب و ساختگی در خود، تحمیل گرسنگی و خستگی و اضطراب به خود و بویژه کنترل رؤیاهای... از این طریق بود که، شاید حتی بدون آنکه خود بدانند، «هنر خواب‌بینی» را بوجود آوردند.

یک روز که با دن‌خوآن در اطراف میدان شهر اوآکساکا (Oaxaca) گردش می‌کردیم او، از یک دیدگاه جادوگری، مناسبترین تعریف خواب‌بینی را برایم گفت.

«جادوگرها خواب‌بینی را مانند یک هنر بسیار سفیسطه‌آمیز می‌دانند، هنر جابجا کردن ارادی نقطه تجمع از موضع عادی خود به شیوه‌ای که دامنه آنچه را که می‌تواند درکت شود بالا ببرد و وسعت بخشد.»

به عقیده او جادوگران قدیمی «هنر خواب‌بینی» را بر روی پنج شرطی که در جریان انرژی موجودات بشری «دیدند»، پایه‌گذاری کردند.

در مرحله اول، آنها «دیدند» فقط رشته‌هایی که از نقطه تجمع عبور می‌کنند می‌توانند به صورت یک ادراک منسجم جمع‌آوری شوند. در مرحله دوم «دیدند» وقتی نقطه تمرکز به موقعیت دیگری جابجا می‌شود، هر قدر هم این جابجائی کم باشد، رشته‌های انرژی متفاوت و غیرعادی از آن عبور می‌کنند. این رشته‌ها شناخت را تحت تأثیر قرار می‌دهند و تمرکز این میدانهای انرژی غیرعادی را مجبور به تشکیل یک ادراک ثابت و منسجم می‌کنند.

سوم اینکه «دیدند» به هنگام رؤیاهای معمولی نقطه تجمع خودبخود و به آسانی به طرف محل دیگری در سطح و یا داخل حباب نورانی، جابجا می‌شود.

چهارم اینکه «دیدند» می‌توان نقطه تجمع را به خارج از حباب نورانی، و به میان گستره رشته‌های انرژی عالم حرکت داد. و پنجم اینکه «دیدند» با قواعد خاصی می‌توان در طول خواب و رؤیاهای معمولی، یک جابجائی سیستماتیک نقطه تجمع را ایجاد و تکمیل کرد.

## نخستین دروازه خواب‌بینی

دن‌خو آن به عنوان درآمدهی بر اولین درس خود درباره هنر خواب‌بینی، از «تمرکز ثانوی» به عنوان یک پیشرفت یاد کرد: آغاز آن مانند فکری است که بیشتر به صورت یک کنجکاوی در نظرمان جلوه می‌کند تا یک چیز واقعاً امکان‌پذیر. «تمرکز ثانوی» تبدیل به چیزی می‌شود که تنها می‌توان آن را حس کرد درست مثل یکی از حواس طبیعی، ولی در نهایت به حالتی از وجود، یا یک حیطه عمل و یا به نیروئی برتر مبدل می‌گردد که دنیاهائی و رای اعجاب‌انگیزترین تخیلات ما را فرا رویمان می‌گشاید.

جادوگرها برای توصیف جادوگری از دو امکان استفاده می‌کنند: یکی کاربرد استعاره است و صحبت از دنیائی با ابعاد جادوئی، دیگری توصیف کارهایشان با عبارات مجرد و مبهم خاص جادوگری است. من، با اینکه می‌دانم هیچ‌یک از این توصیفات ذهن عقلائی یک انسان غربی را ارضا نمی‌کند، همیشه روش دوم را ترجیح داده‌ام.

دن‌خو آن منظور خود را از توصیف استعاری «تمرکز ثانوی» به عنوان یک پیشرفت، برایم توضیح داد. «تمرکز ثانوی» که حاصل جابجائی نقطه تجمع است، به صورت طبیعی ایجاد نمی‌شود. بنابراین باید «قصده» آنرا داشت، که این قصد یک اندیشه است و سپس اراده کردن به اینکه تبدیل به یک معرفت ثابت و کنترل شده از جابجائی

نقطه تجمع بشود.

«دن‌خو آن هنگام شروع آموزش هنر خواب‌بینی گفت:

– حالا، من به تو اولین گام به سمت قدرت را می‌آموزم. می‌خواهم

به تو بیاموزم که چگونه خواب را در جا نگهداری.

– منظور از در جا نگهداشتن خواب چیست؟

– در جا نگهداشتن خواب یعنی اینکه تسلطی دقیق و عملی به

موقعیت کلی یک رؤیا داشته باشی. مثلاً تو داری خواب می‌بینی که در

کلاس دانشگاه هستی. در اختیار گرفتن خواب یعنی اینکه نگذاری

خوابت به سمت موضوع دیگری بلغزد. مثلاً از این کلاس به کوهستان

نپری. به عبارتی دیگر تو تصور و خیال کلاس را نگهداری و تا زمانی

که میل نداری آنرا ترک نکنی.

– آیا این کار حقیقتاً امکان‌پذیر است؟

– البته که امکان‌پذیر است، این کنترل با کنترلی که ما بر موقعیتهای

مختلف زندگی روزمره خود داریم هیچ فرقی ندارد. جادوگران هر وقت

که بخواهند یا لازم باشد این کار را انجام می‌دهند. برای اینکه بتوانی به

آن عادت کنی باید از یک چیز بسیار ساده شروع کنی. تو امشب باید

دست‌هایت را در خواب ببینی.»

در حالت شعور عادی من، او دیگر چیزی در این باره نگفت. ولی با

یادآوری تجربه‌هایم در «تمرکز ثانوی» پی می‌برم که ما مذاکرات بسیار

مهمی درباره این موضوع داشته‌ایم. در هر فرصتی، احساس خودم در

مورد عبت بودن این تلاش را ابراز می‌داشتم و دن‌خو آن اصرار می‌کرد

که من به جای اینکه کار را برای خود دشوار کنم، باید به عنوان یک

تکاپوی سرگرم کننده به آن پردازم.

«او افزود:

– وقتی درباره خواب‌بینی با هم حرف می‌زنیم هر قدر می‌خواهی

جدی باش، چون لازمه بحث تفکر عمیق است. ولی به هنگام خواب‌بینی

باید از یک، پر هم سبکتر باشی. خواب‌بینی باید یک عمل کامل و جدی باشد ولی باید در جوّی آکنده از خنده و اعتماد کسی که هیچ غمی در زندگی ندارد، صورت گیرد. تنها در این شرایط است که رؤیاهای ما می‌توانند به خواب‌بینی تبدیل شوند.»

دن‌خو آن تأکید کرد که انتخاب دستهای من برای دیدن در خواب اتفاقی بوده و هر چیز دیگری می‌توانست جای آنها را بگیرد. هدف تمرین پیدا کردن شیء بخصوصی نبود بلکه فقط تحریک «تمرکز خواب‌بینی» در من بود.

دن‌خو آن، تمرکز خواب‌بینی را همچون کنترلی تشریح می‌کرد که شخص، با ثابت نگهداشتن نقطه تجمع خود در موضعی که به هنگام خواب به آنجا منتقل شده، به دست می‌آورد. به عبارتی ساده‌تر او تمرکز خواب‌بینی را چنان تلقی می‌کرد که گوئی موجودیت خاص خود را دارد: صفحه کوچک غیرقابل فهمی از معرفت در انتظار لحظه‌ای که ما احضارش کنیم، در انتظار لحظه‌ای که ما برایش هدفی تعیین کنیم. نیروئی نامکشوف که هر یک از ما داریم، بدون آنکه بتوانیم در زندگی روزمره از آن استفاده کنیم.

اولین کوششهای من برای دیدن دستهایم در خواب با شکست روبرو شد. پس از ماه‌ها تلاش بی‌ثمر، من با اعتراف به شکست خود، نزد دن‌خو آن رفتم تا از بیهودگی این تلاش شکوه کنم.

او به عنوان جواب گفت:

— هفت دروازه وجود دارد که خواب‌بینها باید این هفت دروازه را یک به یک باز کنند. تو در برابر اولین در قرار داری، اگر می‌خواهی خواب‌بینی باید آن را باز کنی.

— چرا قبلاً این را به من نگفتید؟

— اگر قبل از آنکه سرت به اولین در بخورد، برایت دروازه‌های خواب‌بینی را می‌شمردم فایده‌ای نداشت. ولی حالا خودت می‌دانی که

این یک مانع است و باید از روی آن بپری.»  
 دن‌خو آن توضیح داد که در مسیر انرژی عالم ورودیها و خروجیهای  
 وجود دارد. در مورد خاص خواب‌بینی، هفت ورودی به صورت موانعی  
 قد برافراشته‌اند که جادوگران آنها را دروازه‌های خواب‌بینی می‌نامند.  
 «دن‌خو آن گفت:

– نخستین دروازه آستانه‌ایست که ما باید، با آشنا شدن با احساس  
 مخصوصی، پیش از مرحله خواب‌بینی از آن بگذریم. احساسی مانند  
 یک سنگینی مطبوع که نمی‌گذارد چشمانمان را باز کنیم. ما از لحظه‌ای  
 که معلق در تاریکی و در قوه ثقل به دامن خواب می‌افتیم، به این دروازه  
 می‌رسیم.

– چطور می‌توانم آگاهانه به خواب بروم؟ آیا باید مراحلی را  
 بگذرانم؟

– نه، مراحلی برای گذراندن وجود ندارد. ما فقط باید اراده کنیم که  
 آگاهانه به خواب برویم.

– چگونه می‌توانیم اراده کنیم که آگاهانه به خواب برویم؟  
 – قصد یا اراده داشتن چیزی است که توضیح دادنش با کلمات  
 مشکل است. من یا هر کس دیگر اگر بخواهد آن را تشریح کند احق  
 جلوه خواهد کرد. وقتی آنچه را که هم‌اکنون به تو می‌گویم گوش  
 می‌دهی، این حرفم را به یاد داشته باش؛ جادوگران وقتی قصد چیزی را  
 دارند که مصمم هستند صرفاً با داشتن قصد آن، خودشان موضوع  
 قصدشان باشند.

– ولی دن‌خو آن، اینکه هیچ معنایی ندارد!  
 – خوب دقت کن، روزی خواهد رسید که تو هم باید توضیح  
 بدهی. این گفته به نظرت پوچ می‌آید، چون آن را در چهارچوب  
 مناسب جای نمی‌دهی. همچون همه انسانهای عقل‌گرا تو هم فکر  
 می‌کنی که فهمیدن تنها نیروی اختصاصی حیطه عقل و اندیشه ماست.

چون بحث من درباره حیطه قصد و قصد داشتن است، باید بگویم که برای جادوگران فهمیدن، نیروئی از حیطه انرژی است. آنها فکر می‌کنند که اگر کسی قصد این بحث را به سمت کالبد انرژی سوق دهد، این کالبد آن را با تعبیراتی کاملاً متفاوت با تعبیرات اندیشه خواهد فهمید. مشکل تو دسترسی یافتن به کالبد انرژی است. برای این منظور، تو به انرژی احتیاج داری.

— دن‌خو آن، کالبد انرژی با چه تعبیراتی این بحث را خواهد فهمید؟

— با تعبیرات یک احساس جسمانی، چیزی که بیانش مشکل است. تو باید آن را تجربه کنی تا بفهمی چه می‌گویم.»

میل داشتم توضیحات دقیقتری بشنوم ولی دن‌خو آن با زدن ضربه‌ای به پشتم مرا وارد «تمرکز ثانوی» کرد. در آن زمان کاری که او می‌کرد هنوز برایم کاملاً اسرار آمیز بود. می‌توانستم قسم بخورم که او با لمس کردن من، مرا هیپنوتیزم می‌کرد. تصور کردم که او در یک چشم به هم زدن مرا به رؤیا فرو برد. در رؤیا دیدم که همراه او در طول خیابانی پهن و درختکاری شده در یک شهر ناشناس قدم می‌زنیم. این رؤیا چنان نزدیک بود و من چنان از همه چیز آگاه بودم که فوراً سعی کردم با خواندن تابلوها و مشاهده اشخاص مسیر را شناسائی کنم. بدون تردید شهری نبود که در آن اسپانیائی یا انگلیسی حرف بزنند، ولی یک شهر غربی بود. اشخاص به نظرم اهل اروپای شمالی می‌آمدند، احتمالاً اهل لیتوانی. کوششم برای خواندن تابلوهای آگهی و راهنمایی همه نیرویم را تحلیل برد.

«دن‌خو آن با مهربانی دستم را گرفت و گفت:

— وقتت را برای این کار هدر نده. ما در مکان نامعلومی هستیم. من انرژی خودم را به تو قرض دادم تا بتوانی به کالبد انرژی خودت دسترسی پیدا کنی و با دسترسی به آن تو وارد دنیای دیگری شده‌ای.



این وضع مدت زیادی طول نخواهد کشید پس سعی کن از وقتت عاقلانه استفاده کنی.

«هنه چیز را خوب نگاه کن و نگذار کسی متوجه تو بشود.»  
در سکوت راهمان را ادامه دادیم. این پیاده‌روی در کنار آبوه خانه‌ها تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر من داشت. هر چه بیشتر راه می‌رفتیم اضطراب درونی من بیشتر می‌شد. ذهنم کنجکاو و جسمم هوشیار بود. من به خوبی می‌دانستم که در این دنیا نیستم. وقتی به یک چهارراه رسیدیم و ایستادیم دیدم که درختان محل بسیار به دقت هرس شده‌اند. آنها کوچک بودند و برگهای خمیده‌ای داشتند که سفت به نظر می‌رسیدند. دور هر درخت یک فضای وسیع مربعی شکل آب‌پاشی وجود داشت ولی در آن نه علفی بود و نه آت‌آشغالی که معمولاً اطراف درختان یک شهر دیده می‌شود. فقط خاکی نرم و سیاه مثل زغال چوب در آنجا دیده می‌شد. در لحظه‌ای که برای گذشتن از خیابان به کنار پیاده‌رو نگاه کردم متوجه شدم که حتی یک ماشین هم وجود ندارد. مایوسانه سعی کردم که جمعیتی را که در اطرافمان وول می‌خوردند بررسی کنم تا شاید چیزی پیدا کنم که اضطرابم را توجیه کند. من به آنها زل زدم، آنها هم همین کار را کردند. در عرض چند ثانیه چشمهای آبی و قهوه‌ای دایره‌ای دور ما تشکیل دادند.

نوعی اطمینان مرا تکان داد: این بهیچوجه یک رؤیا نبود؛ ما در واقعیتی و رای آنچه به عنوان دنیای واقعی می‌شناختیم قرار داشتیم. رو به دن‌خو آن کردم، داشتم متوجه تفاوت این افراد می‌شدم ولی یاد عجیب و خشکی داخل سینوسهایم وزید، به صورتم کوفت، دیدم را مفشوش کرد و چیزی را که می‌خواستم به دن‌خو آن بگویم از یادم برد. لحظه‌ای بعد، به نقطه اول حرکت خودم برگشته بودم؛ خانه دن‌خو آن، بر روی یک تشک کاهی، در حالیکه زانوهایم را بغل کرده و خوابیده بودم.  
«دن‌خو آن گفت:

– من انرژی خودم را به تو قرض دادم و تو به کالبد انرژی خود دست یافتی.»

حرفهایش را می‌شنیدم، ولی هنوز گیج بودم. خارشش غیرعادی در پیشانیم تنفسم را سخت و دردناک می‌کرد. دانستم که در دو قدمی کشف چیزی فوق‌العاده در رابطه با خواب‌بینی و اشخاصی که دیده بودم قرار داشتم. ولی نمی‌توانستم آنچه را که می‌دانستم یکجا متمرکز کنم.

«– دن‌خو آن، ما کجا بودیم؟ رؤیا بود یا یک حالت هیپنوتیک؟»

– این رؤیا نبود، این «خواب‌بینی» بود. من به تو کمک کردم تا به «تمرکز ثانوی» بررسی به نحوی که بتوانی بفهمی که قصد داشتن می‌تواند موضوعی برای کالبد انرژی تو باشد تا عقلت.

«تو فعلاً نمی‌توانی معنی همه این چیزها را بفهمی، نه تنها برای اینکه انرژی لازم را نداری، بلکه همچنین برای اینکه قصد چیزی را نداری. اگر چنین بود، کالبد انرژی‌ات سریع می‌فهمید که تنها شیوه قصد داشتن در این است که قصد خود را بر روی آنچه می‌خواهی قصدش را داشته باشی متمرکز کنی. این بار برای دستیابی به کالبد انرژی‌ات من به جای تو قصدت را متمرکز کردم.»

ناگهان تحت تأثیر استدلال غریبی، پرسیدم:

– آیا خواب دیدن هدفش داشتن قصد کالبد انرژی است؟

– قطعاً می‌توان اینطور گفت. در این مورد خاص، چون داریم درباره نخستین دروازه خواب‌بینی صحبت می‌کنیم، هدف خواب‌بینی محدود می‌شود به قصد داشتن، که کالبد انرژی‌ات بفهمد که تو به خواب می‌روی. سعی نکن به خودت فشار بیاوری که از به خواب رفتن خود آگاه باشی. بگذار کالبد انرژی‌ات این کار را بکند. قصد داشتن، آرزو کردن است بدون آرزو کردن و انجام دادن است بدون انجام دادن.

او ادامه داد:

– قبول کن که قصد داشتن غیرممکن است. عزم ساکت خود را،

عاری از هر اندیشه‌ای، وادار کن تو را متقاعد کند که به کالبد انرژی خود دست یافته‌ای و یکک خواب‌بین هستی. انجام این کار خود به خود ترا در موضعی قرار می‌دهد که از خواب‌بیدنت آگاه باشی.

– چگونه می‌توانم خود را متقاعد کنم یک خواب‌بین هستم در حالیکه اینطور نیست؟

– وقتی تو می‌فهمی که باید خود را متقاعد کنی خود به خود عاقل می‌شوی. چگونه می‌توانی خود را متقاعد کنی که یک خواب‌بین هستی در حالیکه چنین نیست؟ قصد داشتن شامل دو چیز است: هنر خود را متقاعد کردن به اینکه حقیقتاً یک خواب‌بین هستی، با آنکه قبلاً هرگز خواب ندیده‌ای، و کنش متقاعد بودن.

– یعنی می‌گوئید من باید به خود بگویم یک خواب‌بین هستم و سعی کنم که این را باور کنم؟ منظورتان این است؟

– نه، منظورم اصلاً این نیست. قصد داشتن هم خیلی ساده‌تر و هم در عین حال بسیار پیچیده‌تر از این است. این کار احتیاج به تخیل، انضباط و یک هدف دارد. در مورد تو قصد داشتن یعنی اینکه تو به یک شناخت جسمانی غیرقابل بحث در این مورد رسیده باشی که تو یک خواب‌بین هستی. آنگاه با تمام سلولهای بدن احساس می‌کنی که یک خواب‌بین هستی.»

دن‌خو آن با لحن شوخی گفت که دیگر انرژی کافی ندارد که یک بار دیگر به من قرض بدهد تا به من اجازه قصد داشتن بدهد، و تنها کاری که برایم مانده این است که خودم به تنهایی به کالبد انرژی‌ام دست پیدا کنم. او تصدیق کرد که داشتن قصد نخستین دروازه خواب‌بینی یکی از وسایلی بود که توسط جادوگران عهد عتیق برای دست یافتن به «تمرکز ثانوی» و کالبد انرژی کشف شده بود.

او با گفتن این حرف عملاً مرا از خانه‌اش راند و دستور داد پیش از آنکه قصد نخستین دروازه خواب‌بینی را نداشته باشم، به آنجا قدم

نگذارم.

من به خانه خود برگشتم و طی ماهها، هر شب، می‌خوابیدم در حالیکه با تمام قوایم قصد این را داشتم که از خوابیدن خود آگاهی پیدا کنم و در رؤیاهایم دستهایم را ببینم. قسمت دیگر این وظیفه — اینکه خود را متقاعد کنم که یک خواب‌بین هستم و از این طریق به کالبد انرژی خود دست پیدا کنم — به طور کلی برایم دست‌نیافتنی باقی ماند.

سپس طی یکی از خوابهای بعد از ظهرم، خواب دیدم که دستهایم را نگاه می‌کنم. این کار چنان غیرمترقبه بود که از خواب پریدم. خوابی بود که هرگز نتوانستم تکرارش کنم. هفته‌ها می‌گذشت و من عاجز بودم که از خواب دیدنم آگاه باشم و یا دستهایم را در رؤیاهایم ببینم. با وجود این کم کم شروع کردم به دریافتن اینکه در رؤیاهایم احساس مبهمی داشته‌ام که باید کاری بکنم ولی به خاطر نمی‌آورده‌ام چه کاری. این احساس چنان مرا فراگرفته بود که تمام شب بیدارم نگاه می‌داشت.

وقتی تلاش بیهوده خود را برای گذشتن از نخستین دروازه خواب‌بینی برای دن‌خو آن تعریف کردم او تذکراتی به من داد.  
«او گفت:

— اینکه از یک خواب‌بین بخواهی که چیز مشخصی را در خوابهایش پیدا کند فقط یک بهانه است. مسئله اصلی این است که از خوابیدن خود آگاه باشی. و این کار هر قدر هم عجیب به نظر بیاید، واقعیت دارد که با دستور دادن به اینکه آگاه باش که خوابیده‌ای این اتفاق نمی‌افتد بلکه باید نگاه را بر روی چیزی که در خواب دیده شده ثابت نگهداشت.»

او تصریح کرد که خواب‌بینها بر روی هر چیزی که در یک رؤیا دیده می‌شود به طیب خاطر نگاهی گذرا می‌اندازند. ولی اگر دقت «خواب‌بینانه» خود را بر روی چیز بخصوصی متمرکز می‌کنند برای این است که از آن یک مبدأ حرکت بسازند. از آن پس، خواب‌بینها به عناصر دیگر رؤیا نیز توجه می‌کنند ولی هر قدر که ممکن باشد به مبدأ

حرکت رجوع می‌کنند.

پس از کوششهای فراوان، بالاخره دستهایی را در رؤیاهایم پیدا کردم، ولی هرگز دستهای خودم نبودند. فقط دستهایی بودند که ظاهراً به من تعلق داشتند، دستهایی که شکل عوض می‌کردند، تا جایی که گاهی به صورت کابوس درمی‌آمدند. بقیه محتوی رؤیاهایم به طور مطلوبی ایستا بودند و من تقریباً می‌توانستم هر چیزی را که به آن دقیق می‌شدم ثابت نگاه‌دارم.

ماهها وضع بر این منوال بود، تا روزی که توان خواب دیدنم ظاهراً به خودی خود تغییر کرد. من جز کوشش دائمی و صادقانه برای آگاه شدن از خوابیدنم و خواب دیدن دستهایم، کار خاص دیگری نکرده بودم.

خواب دیدم که به زادگاهم برگشته‌ام. نه اینکه شهری که خوابش را دیدم شبیه زادگاهم باشد ولی من مجاب شده بودم که آنجا باید همان محلی باشد که من در آن به دنیا آمده‌ام. همه چیز به غیر از زنده بودن رؤیا مانند یک خواب معمولی شروع شد. سپس در رؤیا نورها تغییر کردند. تصاویر واضحتر شدند. خیابانی که در آن قدم می‌زدم از لحظه قبل طبیعی‌تر به نظر رسید. پاهایم شروع به درد کردند. می‌توانستم احساس کنم که همه چیز بی‌دلیل سفت شده است. وقتی به طور اتفاقی به یک درخوردم نه تنها احساس درد در زانوی خود کردم بلکه از بی‌دست‌وپائی خودم عصبانی شدم.

در این شهر، من به شیوه‌ای بسیار واقعی قدم می‌زدم تا آنجا که خسته شدم. اگر یک توریست سیار در یک شهر بودم می‌توانستم همه جای آن را ببینم. این خواب برای من با گشت و گذار در شهری که برای اولین بار بدان قدم می‌گذاشتم هیچ فرقی نداشت.

«دن‌خو آن پس از شنیدن حکایت من گفت:

— فکر می‌کنم تو زیادی دور رفته‌ای. تنها کاری که باید می‌کردی

این بود که آگاه باشی دارد خوابت می‌برد. کاری که تو کردی مانند این است که برای کشتن مگسی. که روی دیوار نشسته، دیوار را خراب کنی.

– یعنی می‌خواهی بگوئی که باز هم شکست خوردم؟  
 – نه، ولی واضح است که تو کوشیده‌ای کاری را که قبلاً کرده بودی دوباره انجام دهی. وقتی که من نقطه تجمع تو را جابجا کردم و با هم به آن شهر عجیب رفتیم، تو نخوابیده بودی. بلکه بدون آنکه خوابیده باشی خواب می‌دیدى. این بدان معنی است که نقطه تجمع تو هرگز در یک رؤیای معمولی به این محل نمی‌رفت و من آن را مجبور به جابجائی کردم.

بی‌شک تو در رؤیا می‌توانی در این جهت بروی، ولی فعلاً من توصیه نمی‌کنم که این کار را بکنی.  
 – خطرناک است؟

– پس چی! خواب‌بینی باید عمل بسیار معتدلی باشد. حتی یک حرکت اشتباه در آن مجاز نیست. خواب‌بینی یک روند تجدید شعور و به دست آوردن کنترل است. ما باید از توجه به خواب‌بینی به طور سیستماتیک استفاده کنیم چون مدخلی است بر «تمرکز ثانوی».

– فرق بین دقت خواب‌بینی و «تمرکز ثانوی» چیست؟  
 – «تمرکز ثانوی» مانند یک اقیانوس است و دقت خواب‌بینی رودخانه‌ایست که به این اقیانوس منتهی می‌شود. «تمرکز ثانوی» شرطی است برای آگاهی یافتن از دنیاهای کامل، در حالیکه دقت خواب‌بینی شرطی است برای آگاهی از عناصر رؤیاهای ما.

دن‌خو آن به سختی مصر بود بر اینکه دقت خواب‌بینی کلید هر حرکت در دنیای جادوگراهاست. و تأکید می‌کرد که در میان تعدد عناصر رؤیاهای ما ارتباطهای نیروئی واقعی و چیزهایی ناشی از یک قدرت ناآشنا وجود دارند که توانائی پیدا کردن و تعقیب آنها را جادوگری

می‌نامند.

پافشاری دن‌خو آن در بیان این حرف‌ها چنان بود که وادارم کرد از او توضیح بیشتری بخواهم. پیش از آنکه پاسخم را بدهد لحظه‌ای تردید کرد و سپس چنین آغاز سخن نمود:

«- رؤیاهای ما اگر هم یک دروازه نباشند، دریچه‌ای به سوی دنیاهای دیگر هستند. رؤیاهای یک راه دوطرفه هستند. شعور ما از این دریچه کوچک برای ورود به دنیاهای دیگر استفاده می‌کند و این دنیاهای دیگر از آن استفاده می‌کنند تا طلایه‌دارهای خود را به رؤیاهای ما بفرستند. - این طلایه‌دارها چه هستند؟

- بارهای انرژی که با عناصر خواب‌های معمولی ما در هم می‌آمیزند. اینها جهشهایی از انرژی ناشناخته‌ای هستند که در خواب‌های ما وارد می‌شوند و ما آنها را به عنوان عناصری تعبیر می‌کنیم که برای ما آشنا یا ناشناخته هستند.

- متأسفم دن‌خو آن، ولی توضیحات شما برای من سر و ته ندارند.

- راست می‌گوئی، دلیلش هم این است که تو اصرار داری به رؤیاهایت با عباراتی که برایت آشنا هستند بیندیشی: آنچه طی خوابت حادث می‌شود، و من، می‌کوشم برایت تعبیر دیگری فراهم کنم: دریچه‌ای به سوی حیطه‌های دیگر ادراک. با گذر از این دریچه جریان‌هایی از انرژی ناشناخته وارد می‌شوند. آنگاه اندیشه، مغز یا هر چیز دیگری که نامش را بگذاری این جریان‌های انرژی را می‌گیرند و آن را به قسمتهایی از خواب ما تبدیل می‌کنند.

او مکشی کرد تا ظاهراً به ذهن من فرصت جذب گفته‌هایش را بدهد، سپس ادامه داد:

- جادوگرها از این جریان‌های انرژی ناشناخته آگاه هستند. آنها را تشخیص می‌دهند و سعی می‌کنند که آنها را از عناصر عادی رؤیاهایشان

جدا کنند.

– چرا آنها را جدا می‌کنند؟

– چون این جریانها از دنیاهای دیگری می‌آیند و اگر آنها را دنبال کنیم ما را تا منشأ خودشان هدایت خواهند کرد. آنها راهنمای ما به چنان افقهای اسرار آمیزی می‌شوند که جادوگران حتی از یادآوری چنین امکانی به خود می‌لرزند.

– جادوگرها چگونه آنها را از عناصر معمولی خوابشان جدا می‌کنند؟

– با استفاده و کنترل دقت خواب‌بینی این کار را می‌کنند. در لحظه معینی، دقت خواب‌بینی ما آنها را در میان عناصر رؤیاها کشف می‌کند و بر روی آنها متمرکز می‌شود، آنگاه یکپارچگی رؤیا در هم می‌ریزد و فقط اثرژی ناشناخته باقی می‌ماند.»

دن‌خوان بیش از این توضیحی نداد و به بحث درباره تجربه خواب‌بینی من برگشت و گفت که با در نظر گرفتن همه چیز باید رؤیای مرا اولین اقدام واقعی من برای خواب‌بینی به شمار آورد و این بدان معنی است که من موفق شده‌ام به نخستین دروازه خواب‌بینی برسم.

«روزی دیگر، در جریان یک مذاکره دوباره این موضوع را پیش کشید و گفت:

– من می‌خواهم آنچه را که تو باید در رؤیاهایت برای گذشتن از نخستین دروازه خواب‌بینی انجام دهی تکرار کنم. اول از همه باید نگاهی را بر روی چیزی که به عنوان نقطه آغاز حرکت انتخاب می‌کنی متمرکز کنی و سپس چشمت را به سوی عناصر دیگر بچرخانی و نگاهی گذرا بدانها بیندازی. هر چه می‌توانی عناصر بیشتری را نگاه کن. به خاطر داشته باش که اگر نگاه‌های گذرا بیندازی تصاویر ثابت باقی خواهند ماند. سپس دوباره به نقطه آغاز بازگرد.

– عبور از نخستین دروازه خواب‌بینی یعنی چه؟



– به نخستین دروازه خواب‌بینی وقتی می‌رسیم که از خوابیدنمان آگاهی پیدا کنیم و یا، آنگونه که برای تو پیش آمده، یک ریای واقعی عظیم ببینیم. با رسیدن به این دروازه، باید با داشتن قدرت تمرکز نگاه بر روی یکی از عناصر رؤیاهایمان، از این دروازه عبور کنیم.

– من تقریباً موفق می‌شوم که نگاهم را بر روی عناصر رؤیاهایم ثابت نگهدارم ولی این عناصر خیلی سریع محو می‌شوند.

– این درست همان چیزی است که می‌خواهم برایت شرح دهم. برای خنثی کردن این حالت محو شدن رؤیاهایم، جادوگرها یکی از عناصر خواب را به عنوان نقطه آغاز مورد استفاده قرار می‌دهند. هر بار که تو این عنصر را جدا و به آن نگاه می‌کنی یک ضربه انرژی بر تو وارد می‌شود. پس در آغاز چیزهای زیادی را در رؤیاهایت مشاهده نکن. چهار عنصر کافیهست، بعدها می‌توانی میدان دیدت را گسترش دهی تا آنجا که هر عنصری را که بخواهی در بر بگیری، ولی به محض اینکه تصاویر به حرکت در آمدند و احساس کردی داری کنترل را از دست می‌دهی به نقطه آغاز برگرد و از صفر شروع کن.

– دن‌خوآن، آیا فکر می‌کنی من واقعاً به اولین دروازه خواب‌بینی رسیده‌ام؟

– بله، تو اینکار را کرده‌ای و این خود قدم بزرگی است. جلوتر که بروی متوجه خواهی شد که خواب دیدن چقدر آسان شده است.

فکر می‌کردم که دن‌خوآن دارد مبالغه می‌کند و یا می‌خواهد به من دلگرمی بدهد. ولی او به من اطمینان داد که به سطح کاملی رسیده‌ام.

«او افزود:

– عجیبترین چیزی که خواب‌بینها را غافلگیر می‌کند این است که با رسیدن به اولین دروازه، به کالبد انرژی هم دسترسی پیدا می‌کنند.

– این کالبد انرژی دقیقاً مبتنی بر چیست؟

– کالبد انرژی، نقطه مقابل کالبد فیزیکی یعنی جسم ماست. هیئت

شیخ‌واری که از انرژی خالص تشکیل شده است.

– مگر کالبد فیزیکی یا جسم خود از انرژی تشکیل نشده است؟  
 – چرا. تفاوت آنها این است که کالبد انرژی فقط صورت ظاهر دارد  
 و انباشته از ماده نیست. و چون انرژی خالص است، می‌تواند کارهایی  
 انجام دهد که در توان یک جسم نیست.  
 – مثلاً چه کاری؟

– مثلاً می‌تواند در یک چشم بر هم زدن به اکناف عالم برسد.  
 خواب‌بینی هنر تسلط بر کالبد انرژی است. هنریست برای انعطاف‌پذیر و  
 متعادل کردن آن با تمرینات تدریجی.

«با عمل خواب دیدن ما این کالبد انرژی را تا حدی متراکم می‌کنیم  
 که به مجموعه‌ای قابل درک تبدیل می‌شود. ادراک آن، با آنکه با شیوه  
 ادراک حادی ما از دنیای روزمره انجام می‌شود، ادراکی مستقل است و  
 عالم مخصوص خودش را دارد.  
 – این عالم کدام است؟

– انرژی. کالبد انرژی با انرژی به عنوان انرژی رفتار می‌کند. سه  
 شیوه وجود دارد که در جریان عمل خواب‌بینی به وسیله آنها با انرژی  
 رفتار می‌شود: می‌توان انرژی را که جاری است درک کرد، یا می‌توان  
 از انرژی برای حرکت به جلو، مانند موشکی که در فضای لایتناهی  
 پرتاب می‌شود، استفاده کرد و یا می‌توان آن را همانطور که ما معمولاً  
 درک می‌کنیم، درک کرد.

– درک انرژی که جاری است چه معنایی دارد؟

– به معنای «دیدن» است. یعنی اینکه کالبد انرژی، انرژی را مستقیماً  
 مانند یک نور «می‌بیند»، یا مانند نوعی جریان ارتعاشی و یا مانند یک  
 بی‌نظمی... یا اینکه، آن را مستقیماً به صورت یک زلزله یا احساسی  
 دردناک حس می‌کند.

– روشهای دیگری که یاد کردید چه معنایی دارند؟ اینکه کالبد انرژی